

# نابرابری در آمد سرانه در کشورهای جهان

دکتر حسین محمدی\*

## چکیده:

از پرسشهای بنیادی در زمینه رشد و توسعه اقتصادی آن است که بن مایه نابرابری گسترده در آمد سرانه کشورهای چیست و چگونه می توان این نابرابری چشمگیر را کاهش داد. در این باره سه دیدگاه وجود دارد و نابرابری در آمد سرانه کشورهای برخاسته از ناهمگونی جغرافیایی، ناهمسانی فرهنگی و نابرابری در زمینه نهادهای اقتصادی و سیاسی دانسته می شود. در این نوشتار، به گونه فشرده این عوامل بنیادی شناسایی و با بیان يك نمونه از تجارب طبیعی تاریخی، به نقش ارزنده نهادها در سنجش با دیگر عوامل پرداخته شده است.

## ۱- پیشگفتار

اندیشه پاسخگویی به این پرسش بوده اند که بن مایه نابرابری چشمگیر کشورها در این زمینه چیست. برای نمونه، در ۱۹۸۸، تولید سرانه کارگر در ایالات متحده بیش از ۳۵ برابر تولید سرانه کارگر در نیجر بوده است. به سخن دیگر، میانگین تولید يك کارگر در ایالات متحده

در آمد سرانه، یکی از شاخصهای رفاه جامعه است و در شاخصهای ترکیبی رفاه و توسعه نیز نقشی برجسته دارد. ولی کشورها از دید در آمد سرانه تفاوتهای بنیادی با یکدیگر دارند و بسیاری از پژوهشگران همواره در

در ۱۰ روز، به اندازه تولید یکساله يك کارگر در نیجر بوده است. روشن کردن علت این نابرابری بزرگ در کارکرد اقتصادی، یکی از چالشهای بنیادی در اقتصاد است.<sup>۱</sup>

تحلیل‌های مبتنی بر تابع تولید کل، به برخی رهیافتها درباره این نابرابریها انجامیده که در میان آنها می‌توان به دیدگاه کسانی چون منکیو، رومر و ویل<sup>۲</sup> و داگرتی و جورگنسون<sup>۳</sup> اشاره کرد. نابرابری کشورها می‌تواند از سرمایه انسانی، سرمایه فیزیکی و بهره‌وری مایه گرفته باشد. از پاره‌ای بررسیها<sup>۴</sup> چنین برمی‌آید که ناهمسانی در هر يك از عاملهای تابع تولید اهمیت دارد؛ ولی در این بررسیها، بویژه بر نقش کلیدی بهره‌وری انگشت گذاشته شده است. برای نمونه، به تفاوت ۳۵ برابری تولید سرانه کارگر میان ایالات متحده و نیجر نگاه می‌کنیم. نابرابری سرمایه در این دو کشور، مایه ناهمسانی ۱/۵ برابری درآمد شده است، در حالی که ناهمسانی مهارتهای تحصیلی، به تفاوت ۳/۱ برابری درآمد انجامیده و تفاوت باقیمانده (یعنی ۷/۷) گویای نابرابری در بهره‌وری است. این جداسازی راهال و جونز، با کاربرد يك تابع تولید ساده، کرده‌اند. این جداسازی نخستین گام در راه دریافتن نابرابریها در زمینه تولید سرانه کارگر است. یافته‌ها در چارچوب تابع تولید، پرسشهای بیشتری پیش می‌آورد، از جمله اینکه: چرا برخی کشورها در سنجش با دیگران در زمینه‌های فیزیکی و انسانی، سرمایه‌گذاری بیشتری می‌کنند؟ چرا برخی کشورها بهره‌وری بسیار بالاتری دارند؟ در پژوهشی که هال و جونز<sup>۵</sup> انجام داده‌اند، سهم هر يك از عوامل سرمایه فیزیکی سرانه، سرمایه انسانی سرانه و بهره‌وری نیروی کار در تولید سرانه برای کشورهای گوناگون محاسبه شده و با همین نسبتها در ایالات متحده سنجیده شده است. بر پایه محاسبات این پژوهشگران، سرمایه فیزیکی سرانه در ایران همانند سرمایه فیزیکی سرانه در ایالات متحده و نسبت سرمایه سرانه در ایران به ایالات متحده ۰/۹۸ بوده است. پژوهش آنان نشان داده است که تولید سرانه در ایران ۰/۲۹۵ تولید سرانه در ایالات متحده بوده (تولید سرانه هر کارگر در ایران، کمتر از يك سوم تولید سرانه هر کارگر در ایالات متحده

است) و این نابرابری در تولید سرانه، بیشتر از نابرابری در سرمایه انسانی سرانه و نابرابری در بهره‌وری مایه گرفته است. از آنجا که در زمینه عوامل فیزیکی تولید، مانند نیروی کار و سرمایه فیزیکی، کمبود ویژه‌ای در کشور دیده نمی‌شود و بررسی این پژوهشگران نیز گویای همین نکته است، باید عوامل بنیادی تری در این نابرابری درآمدهای سرانه در دو کشور نقش داشته باشد.

## ۲- روند درآمد سرانه در ایران

آمارهای بانک مرکزی درباره تولید (درآمد سرانه) در دوره ۱۳۸۵-۱۳۳۸ گویای این نکته است که درآمد سرانه در ایران از يك میلیون و صد و پنجاه هزار ریال (۱۱۵۰/۰۰۰ ریال) در ۱۳۳۸، به هشت میلیون و هشتصد و چهل و هفت هزار ریال (۸۸۴۷/۰۰۰ ریال) در ۱۳۵۵ رسیده و نرخ رشد آن در سراسر این دوره مثبت بوده است، ولی پس از آن، گاهگاه کم و زیاد شده و کمترین اندازه آن در ۱۳۶۷ دو میلیون و چهارصد و نود و هشت هزار ریال (۲۴۹۸/۰۰۰ ریال) بوده است. پس

○ از پرسشهای بنیادی در زمینه رشد و توسعه اقتصادی آن است که بن مایه نابرابری گسترده درآمد سرانه کشورها چیست و چگونه می‌توان این نابرابری چشمگیر را کاهش داد. در این باره سه دیدگاه وجود دارد و نابرابری درآمد سرانه کشورها برخاسته از ناهمگونی جغرافیایی، ناهمسانی فرهنگی و نابرابری در زمینه نهادهای اقتصادی و سیاسی دانسته می‌شود. در این نوشتار، به گونه فشرده این عوامل بنیادی شناسایی و با بیان يك نمونه از تجارب طبیعی تاریخی، به نقش ارزنده نهادها در سنجش با دیگر عوامل پرداخته شده است.

۱۹۰۰ دلار بوده است. نمونه‌ای دیگر: درآمد سرانه مالزی در ۱۹۷۴ کمتر از ایران و نزدیک به ۱۴۰۰ دلار بوده، ولی پس از گذشت ۳۰ سال و بارشدهی آرام، فزون بر ۴۲۰۰ دلار شده که نزدیک به ۲/۳ برابر درآمد سرانه در ایران است.<sup>۶</sup>

گذشته از این نابرابریها در درآمد سرانه، بررسیها نشان می‌دهد که ایران به بیشتر هدفهای خود در زمینه رشد و توسعه اقتصادی دست نیافته است. برای نمونه، یکی از هدفهای مهم برنامه‌های توسعه کشور، دستیابی به نرخ رشد اقتصادی بالا، برای از میان بردن تنگناهای اقتصادی بوده است، ولی کار کردها نشان می‌دهد که میانگین نرخ رشد اقتصادی به دست آمده، همواره از اندازه پیش‌بینی شده برای آن کمتر بوده است و سیاستگذاران نتوانسته‌اند به هدفها در این برنامه‌ها دست یابند و از همین رو، دستیابی به هدفهای دیگر همچون ایجاد اشتغال و... نیز، بسیار دشوار شده است. این، در حالی است که ایران در زمینه دیگر عوامل و نهادهای مؤثر بر تولید، همچون نیروی کار، سرمایه، انرژی و... چندان یا تنگنا و دشواری روبه‌رو نبوده است. پس ناکامی در دستیابی به نرخهای رشد اقتصادی پیش‌بینی شده و درآمد سرانه پایین در کشور را باید در عواملی، جز عوامل اقتصادی مؤثر بر تولید، جستجو کرد.<sup>۷</sup>

بدین‌سان، پرسش مهم درباره اقتصاد امروز ایران، آن است که با همه داشته‌های طبیعی و مادی، کانیهای گوناگون، نیروی انسانی جوان و دانش آموخته و متخصص، جایگاه جغرافیایی ویژه، گونه‌گونی آب و هوایی و سرزمینی و... چرا ایران نتوانسته است در گذر سالها دگرگونیهای بایسته در زمینه اقتصاد و صنعت و کشاورزی که در خور شایستگیها و ویژگیهای کارساز آن باشد پدید آورد و از فرصتهایی که بویژه در اواسط دهه سده بیستم و پس از آن در مقیاس منطقه‌ای و بین‌المللی پیش آمده است بهره‌گیرد و از کشوری وابسته به منابع طبیعی و تولیدکننده کالاهای ساده با ساختار نیمه صنعتی، به کشوری پیشرو و توانمند در زمینه تولید، صنعت و بازرگانی دگرگون شود؟ گفتنی است که در همین دو دهه، کشورهایی چون مالزی، کره جنوبی، چین و ترکیه در آسیا و برزیل، شیلی، آرژانتین

○ بر پایه گزارشهای بانک جهانی، درآمد سرانه کره جنوبی در ۱۹۷۴ نزدیک به ۴۰۰۰ دلار، یعنی کمابیش دو برابر درآمد سرانه ایران (۲۰۰۰ دلار) بوده است، ولی آن کشور با فراز و فرودهایی مانند ایران روبه‌رو نبوده و در ۲۰۰۴، درآمد سرانه‌اش به ۱۴۰۰۰ دلار سر زده، در حالی که درآمد سرانه ایران در همان سال کمابیش ۱۹۰۰ دلار بوده است. نمونه‌ای دیگر: درآمد سرانه مالزی در ۱۹۷۴ کمتر از ایران و نزدیک به ۱۴۰۰ دلار بوده، ولی پس از گذشت ۳۰ سال و بارشدهی آرام، فزون بر ۴۲۰۰ دلار شده که نزدیک به ۲/۳ برابر درآمد سرانه در ایران است.

از آن سال نیز، بانوسانهای، روند افزایشی داشته و در ۱۳۸۵ به کمتر از شش میلیون ریال (۶/۰۰۰/۰۰۰ ریال) رسیده است. بدین‌سان، گذشته از افت و خیزهای چشمگیر، هیچ‌گاه به درآمد سرانه در ۱۳۵۵ نرسیده است. البته، جنگ و خرابیهای آن و سایه آن بر تولید ناخالص داخلی و همچنین سیاستهای دولت پس از انقلاب در زمینه افزایش نرخ رشد جمعیت اثری چشمگیر بر روند کاهش درآمد سرانه داشته است؛ ولی به هر رو، اثر نهادهای اقتصادی و سیاسی کشور نیز در پیدایی این روند، در خور درنگ است. برای دستاورد بهتر، خوب است وضع ایران با کشورهایی که پیشتر، درآمد سرانه‌ای کمابیش همانند ایران داشته‌اند، سنجیده شود. بر پایه گزارشهای بانک جهانی، درآمد سرانه کره جنوبی در ۱۹۷۴ نزدیک به ۴۰۰۰ دلار، یعنی کمابیش دو برابر درآمد سرانه ایران (۲۰۰۰ دلار) بوده است، ولی آن کشور با فراز و فرودهایی مانند ایران روبه‌رو نبوده و در ۲۰۰۴، درآمد سرانه‌اش به ۱۴۰۰۰ دلار سر زده، در حالی که درآمد سرانه ایران در همان سال کمابیش

ساماندهی جوامع، شهروندان را تشویق به نوآوری، پذیرش ریسک، پس انداز، تلاش برای یافتن بهترین راههای انجام گرفتن کارها، یادگیری و آموزش شخصی، از میان برداشتن دشواریهای همگانی و فراهم آوردن کالاهای عمومی می کند، اما دیگر روشها چنین نیست.

این اندیشه که پیروزیهای اقتصادی جوامع به نهادهای اقتصادی شان وابسته است، دست کم به دوران آدام اسمیت و نظراتش دربارهٔ مرکانتیلیستها و نقش بازارها برمی گردد و در کار بسیاری از اندیشمندان سدهٔ نوزدهم، مانند جان استوارت میل برجسته است.<sup>۸</sup> جوامع هنگامی از دید اقتصادی پیروزند که نهادهای اقتصادی کارآمد داشته باشند و این نهادها هستند که پدیدآورندهٔ رفاهند. نهادهای اقتصادی خوب، بر عناصری پیوسته به هم، چون حقوق مالکیت تضمین شده، برابری فرصتها و امکانات در جامعه، امنیت سرمایه گذاری و حاکمیت قانون استوار است که اگر نباشند، انگیزهٔ بایسته برای سرمایه گذاری و تولید وجود نخواهد داشت و منابع جامعه به جای تولید، به سوی مصرف روانه می شود.

### ب) جغرافیا

در حالی که تئوری پیش گفته (نهادها)، بر اهمیت عوامل ساختهٔ دست بشر و پدید آورندهٔ انگیزه‌ها انگشت گذاشته می شود، تئوری دیگر بر نقش طبیعت، یعنی محیط فیزیکی و جغرافیایی می پردازد. در زمینهٔ نابرابری کشورها در کارکرد اقتصادی، این دیدگاه بر ناهمگونیهای جغرافیایی، آب و هوایی و اکولوژیک تأکید دارد. در این زمینه، سه انگاره وجود دارد که هر یک از مکانیسمی ویژه برای اثرگذاری جغرافیا بر کارکرد اقتصادی می گوید.

نخست این که، آب و هوا (اقلیم) می تواند تعیین کننده در زمینهٔ تلاش کاری، انگیزه‌ها یا حتی بهره‌وری باشد. این نگرش، دست کم به موتتسکیو فیلسوف نامدار فرانسوی<sup>۹</sup> بازمی گردد، که در کتاب کلاسیک خود «روح القوانین» می گوید گرمای هوا ممکن است به اندازه‌ای باشد که کسانی به راستی نتوانند کار کنند. بنابراین، اینان، با داشتن آمادگی کاری، افرادی در مانده خواهند بود. در این حال، نه حس کنجکاوی سودمند

و مکزیک در قارهٔ آمریکا (با پایهٔ گستردهٔ جمعیتی)، توانسته اند با در پیش گرفتن استراتژیها و راهبردهای سنجیده، از جایگاهی کمابیش مانند ایران و با درآمد سرانهٔ پایین تر، به رشد اقتصادی چشمگیر دست یابند و رفته رفته به جرگهٔ کشورهای توسعه یافتهٔ صنعتی پیوندند.

## ۳- عوامل بنیادی مؤثر بر نابرابری در آمد سرانه در میان کشورها

الگوهای رشد اقتصادی - که پیوسته گسترش و بهبودی یافته - بیشتر به دنبال پاسخ دادن به چیستان رشد و توسعهٔ اقتصادی و یافتن بن مایهٔ نابرابریهای گسترده در آمد سرانه در میان کشورها بوده است. بر همین پایه، از هنگام مطرح شدن این الگوها از سوی سولو و سوان (۱۹۵۶)، بسیاری از پژوهندگان در زمینهٔ رشد اقتصادی نظر داده اند که برخی از آنها تا اندازه‌ای به پاسخ این چیستان نزدیک شده است. برای نمونه، به کار گرفته شدن مقولاتی چون سرمایهٔ انسانی، بهره‌وری تولید، هزینه‌های کارآمد دولت و... در مدلسازیهای کارشناسان اقتصاد کلان، توانست تا اندازه‌ای چگونگی رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته را نشان دهد؛ با این همه، برخی اقتصاددانان در جستجوی عوامل بنیادی تر نابرابری در آمد سرانه در میان کشورها و ناهمسانی راههای رشد و توسعهٔ اقتصادی، به بررسی پرداختند. در این باره می توان بر سه تئوری انگشت گذاشت: نخستین تئوری، به اهمیت نهادهای اقتصادی و سیاسی می پردازد، که با پدید آوردن انگیزه، می تواند پیامدهای اقتصادی به بار آورد. دومین تئوری به جغرافیا و سومین تئوری به نقش برجستهٔ فرهنگ جوامع در نابرابر شدن در آمد سرانهٔ کشورها در ارزیابی زمان می پردازد.

### الف) نهادهای اقتصادی

این انگاره که همسان نبودن نهادهای اقتصادی، بن مایهٔ گوناگونی الگوهای رشد اقتصادی است، بر این اندیشه استوار است که شیوه‌ای که انسانها در پیش می گیرند تا جوامعشان را ساماندهی کنند، تعیین کنندهٔ پیروزی یا شکست آنها است. برخی از روشهای

متفاوتی از باورها درباره چگونگی رفتار مردمان پدید می‌آورد و همین می‌تواند بر همگونی نهادهای جامعه اثر گذار باشد.

و بر<sup>۱۵</sup> نمونه برجسته پیوند میان فرهنگ و توسعه اقتصادی را نشان داده است. او می‌گوید آغاز صنعتی شدن اروپای باختری می‌تواند با اصلاحات پروتستانی و بویژه پیدایش کالونیسیم<sup>۱۶</sup> نشان داده شود. از این دیدگاه، مجموعه‌ای از باورها درباره جهان- که در ذات پروتستانیسیم بوده- در توسعه سرمایه‌داری بسیار کارساز افتاده است. آیین پروتستان، پرورنده باور به سخت‌کوشی، صرفه‌جویی و پس‌انداز بود. و بر، این ویژگی‌های پروتستانیسیم را با باورمندی‌های دیگر مذاهب مانند کاتولیسیسم<sup>۱۷</sup> سنجید که سرمایه‌داری را تشویق نمی‌کردند. برای نمونه، و بر در کتابش درباره آیین هندو، استدلال کرد که سامانه طبقه‌ای کاست<sup>۱۸</sup>، از توسعه سرمایه‌داری جلوگیری کرده است (و بر، ۱۹۵۸).

به تازگی، پژوهشگرانی چون لاندس<sup>۱۹</sup> نیز برتری اقتصادی باختر زمین را بیش از هر چیز برآمده از باورهای ویژه درباره جهان و چگونگی دگرگون شدن آن به دست انسان دانسته‌اند که این نیز به ناهمسانی‌های مذهبی برمی‌گردد. البته، بارو و مک کلیری<sup>۲۰</sup> نشانه‌هایی از همبستگی باورهای مذهبی- بویژه باورمندی به بهشت و دوزخ- و رشد اقتصادی یافته‌اند.

نگرش درباره اثر فرهنگ بر رشد اقتصادی، تنها به نقش مذهب محدود نمی‌شود. در نوشته‌هایی که در آنها تلاش شده است توضیحاتی درباره توسعه مقایسه‌ای داده شود، این استدلال وجود دارد که در ارزشهای فرهنگی ویژگی‌هایی هست که بیشتر از اوضاع یک کشور مایه می‌گیرد. برای نمونه، آمریکای لاتین شاید از آنرو فقیر است که میراث ایبری دارد، و آمریکای شمالی، بدین علت پیشرفته است که بهره‌مند از میراث انگلو- ساکسونی است (ولیز، ۱۹۹۴). فزون بر این، در بسیاری از نوشته‌ها در زمینه انسان‌شناسی گفته شده است که جوامع ممکن است به ناهنجاری یا ناسازگار بگریند، یعنی سامانه‌ای از باورها یا روشها یا کارکردها را بپذیرند که پیروزی و کامیابی جامعه را تشویق نکند

می‌افتد، نه کارفرمای نیرومند، نه گرایش به کار. مارشال، چهره برجسته دیگری است که به اهمیت آب و هوا پرداخته است: توان مردمان تا اندازه‌ای به نژاد آنها وابسته است و به نظر می‌آید که نژاد نیز بیشتر برآمده از شرایط آب و هوایی باشد.<sup>۱۰</sup>

دوم اینکه، جغرافیا می‌تواند تعیین‌کننده تکنولوژی در دسترس جامعه بویژه در بخش کشاورزی باشد. این دیدگاه میردال برنده جایزه نوبل اقتصاد بود. وی می‌نویسد: در پژوهشهای مهم درباره توسعه نیافتگی، باید به ویژگی‌های آب و هوایی و تأثیر آن بر خاک، پوشش گیاهی، جانوران، داراییهای فیزیکی و انسانی و بر سرهم به ویژگی‌های زندگی در توسعه اقتصادی پرداخته شود.<sup>۱۱</sup> فرضیه سوم مبنی بر اهمیت جغرافیا، که بویژه در دهه‌های گذشته در میان بوده است، فقر را در بسیاری از بخشهای جهان به «اندازه بیماری» پیوند می‌زند و بر این نکته تأکید دارد که «اندازه بیماری‌های واگیر در جاهای گرمسیری بیشتر از جاهای خوش آب و هوا است»<sup>۱۲</sup> بلوم و ساش<sup>۱۳</sup> می‌گویند مالاریا، که هر سال میلیونها کودک را در کشورهای زیر صحرای آفریقا می‌کشد، نرخ رشد اقتصادی سالانه این کشورها را بیش از ۱/۳ درصد کاهش می‌دهد. این گفته نشان می‌دهد که اگر مالاریا در دهه ۱۹۵۰ ریشه کن می‌شد، درآمد سرانه امروز در آفریقای زیر صحرادو برابر مقدار کنونی می‌بود.

### پ) فرهنگ

انگاره بنیادی دیگر درباره نابرابر بودن درآمد سرانه کشورها، به این نگرش استوار است که کشورها (یا شاید نژادها یا گروههای قومی گوناگون) فرهنگهای ناهمسان دارند که از پیشینه‌ها و آیینهای ناهمسان آنها مایه می‌گیرد. فرهنگ همچون عاملی برجسته در تعیین ارزشها، خواستها یا باورهای مردمان به‌شمار آورده می‌شود و گفته می‌شود که ناهمسانیهای فرهنگی نقشی برجسته در چگونگی کارکردهای اقتصادی دارد. البته، فرهنگ تا اندازه‌ای می‌تواند بر همگونی کارکرد مجموعه مشخصی از نهادها اثر گذار باشد. همانگونه که گریف<sup>۱۴</sup> گفته است، فرهنگهای متفاوت مجموعه‌های

○ پرسش مهم در باره اقتصاد امروز ایران، آن است که با همه داشته‌های طبیعی و مادّی، کانیهای گوناگون، نیروی انسانی جوان و دانش آموخته و متخصص، جایگاه جغرافیایی ویژه، گونه گونی آب و هوایی و سرزمینی و...، چرا ایران نتوانسته است در گذر سالها دگر گونیهای بایسته در زمینه اقتصاد و صنعت و کشاورزی که در خور شایستگیها و ویژگیهای کار ساز آن باشد پدید آورد و از فرصتهایی که بویژه در واپسین دهه سده بیستم و پس از آن در مقیاس منطقه‌ای و بین المللی پیش آمده است بهره گیر دواز کشور و وابسته به منابع طبیعی و تولید کننده کالاهای ساده با ساختار نیمه صنعتی، به کشوری پیشرو و توانمند در زمینه تولید، صنعت و بازرگانی دگرگون شود؟

برابر تولید سرانه در چین است. همه شواهد نشان می‌دهد که تولید سرانه در کره شمالی بسیار کمتر از تولید سرانه در کره جنوبی است. بر سر هم، در مواردی که نابرابری در آمد میان کشورها بسیار بزرگ است، ناهمسانی زیر ساختهای اجتماعی آنها نیز چشمگیر است.<sup>۲۶</sup> برای نمونه، مورد کره در زیر بررسی شده است.<sup>۲۷</sup>

### ۴- کره

تا پایان جنگ جهانی دوم، خاک کره در اشغال نیروهای ژاپن بود. آزادی کره، زمان کوتاهی پس از این گفته هیرو هیتو امپراتور ژاپن که ژاپنیهادر ۱۵ اوت ۱۹۴۵ از آنجا خواهند رفت، به دست آمد. پس از آن، نیروهای اتحاد جماهیر شوروی وارد منچوری و کره شمالی شدند و این بخشها را از دست ژاپنیها گرفتند. در آن هنگام، بزرگترین نگرانی ایالات متحده آن بود که

(برای بحث بیشتر به ادگرتون، ۱۹۹۲ رجوع شود). بانفیلد<sup>۲۱</sup> می‌گوید: سرچشمه فقر در جنوب ایتالیا این است که مردمان در این بخش، فرهنگ نادرست فامیل سالاری را پذیرفته‌اند؛ یعنی تنها به خویشاوندان اعتماد می‌کنند و از نزدیکی یا همکاری با هر کس دیگر پرهیز دارند. این نکته در بررسیهای گسترده پوتنام<sup>۲۲</sup> نیز که این گونه جوامع را بی بهره از «سرمایه اجتماعی»<sup>۲۳</sup> می‌خواند، آمده. گرچه پوتنام و دیگران، از جمله ناک و کیفر<sup>۲۴</sup> و دارول و فافچامس<sup>۲۵</sup>، از پیوند میان سنجه‌های سرمایه اجتماعی و پیامدهای گوناگون رشد اقتصادی سخن گفته‌اند، ولی، گواهی در باره همبستگی علی در دست نیست، زیرا سنجه‌های سرمایه اجتماعی، خود به خود، درونزا است.

با وجود نشانه‌ها و نظریات یاد شده در باره اثر فرهنگ و جغرافیا بر کارکردهای اقتصادی کشورها، یافته‌های تازه گویای آن است که نهادهای اقتصادی، یا بهتر گفته شود، زیر ساختهای اجتماعی، نقشی برجسته‌تر در نابرابری در آمد کشورها دارد و بهترین گواه، سرنوشت کشورهای دویاره یا چندپاره شده است (اولسون، ۱۹۹۶). پس از جنگ جهانی دوم، آلمان و کره دویاره شدند؛ هنگ کنگ و تایوان هم از چین جدا شدند. بسیاری از متغیرهایی که ممکن است بر در آمد اثر بگذارد، مانند آب و هوا، منابع طبیعی، سرمایه فیزیکی و انسانی و گرایشهای فرهنگی به کار، صرفه جویی و کار آفرینی در بخشهای گوناگون، در این کشورها کمابیش همسان بود، ولی زیر ساختهای اجتماعی در آنها همسان نبود. آلمان شرقی، کره شمالی و چین زیر یوغ رژیمهای کمونیست بودند، در حالی که آلمان غربی، کره جنوبی، هنگ کنگ و تایوان، تا اندازه‌ای اقتصادهای بازاری داشتند. پس از گذشت چند دهه، کشورهای با گرایش بازار، از دیدگاه اقتصادی، کامیاب‌تر از کشورهای کمونیستی بودند. در ۱۹۹۰ - که دو آلمان به هم پیوستند - تولید سرانه هر کارگر در آلمان باختری ۲/۵ برابر آن در آلمان خاوری بود. هنگامی که در ۱۹۹۷، چین دوباره هنگ کنگ را به دست آورد، تولید سرانه در هنگ کنگ ۱۰ برابر چین بود. به همین سان، تولید سرانه در تایوان نیز ۵ تا ۱۰

تاریخی و فرهنگی مشترک داشتند و شبه جزیره کره نمونه‌ای کم مانند و یکدست از دید نژاد، زبانی، فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی بود. ناهمگونی جغرافیایی و آب و هوایی ناچیزی نیز میان شمال و جنوب بود. در زمینه منابع طبیعی، کره شمالی ذخایر بیشتری از زغال سنگ، سرب، تنگستن، روی، گرافیت، کربنات منیزیم، سنگ آهن، مس، طلا، سنگ پیریت، نمک، فلوریت و نیروی مولد برق داشته و دارد. منابع طبیعی کره جنوبی نیز در بردارنده زغال سنگ، تنگستن، مولیبدن، روی و پتانسیل‌های مولد برق است. همچنین، دو کشور، امکانات جغرافیایی کمابیش همانندی از دید دستیابی به بازارها و هزینه‌ترابری داشتند.

دیگر ویژگی‌های اقتصادی دست‌ساز بشر نیز در شمال و جنوب کمابیش یکسان و حتماً می‌گفت که وضع در شمال بهتر بود. برای نمونه، توسعه صنعتی در دوران مستعمره بودن کره، بیشتر در شمال رخ نموده بود تا در جنوب؛ بیشترین بخش سرمایه‌گذاری ژاپن در شبه جزیره کره، در شمال گرد آمده بود. برنامه‌های بزرگ تولید برق، مانند ساخت سد سویهو روی رودخانه یول - که پس از سد بولدر روی رودخانه کلرادو، بزرگترین سد در جهان به‌شمار می‌رفت. و همچنین ساخت دومین مجتمع شیمیایی در جهان، نیون چیسو، نیز در شمال کره به انجام رسیده بود. گذشته از اینها، کره شمالی بزرگترین بندر را در دریای ژاپن داشت.<sup>۲۹</sup> روی هم رفته، با وجود برخی برتری‌های بالقوه شمال، برپایه برآورد مدیسون<sup>۳۰</sup>، در زمان جدایی، کره شمالی و کره جنوبی، دارای درآمد سرانه کمابیش یکسان بوده‌اند.

بنابر این، جدایی دو کره در بیش از ۵۰ سال پیش را می‌توان همچون آزمونی طبیعی انگاشت و از آن برای بازشناسی اثر بعدی ویژه از نهادها، در کامیابی یا شکست، بهره گرفت. کره دوپاره شد و هر بخش با روشی ویژه و یکسره متفاوت از دیگری ساماندهی شد، در حالی که عوامل جغرافیایی، فرهنگی و بسیاری از دیگر عوامل بالقوه که می‌تواند تعیین‌کننده کامیابی اقتصادی باشد، پایدار ماند. بدین سان، می‌توان گفت که کارکرد اقتصادی، پیوند نزدیک با نهادها یا زیرساخت‌های اجتماعی دارد. از هنگام جدایی، دو کره راه‌های

○ جوامع هنگامی از دید اقتصادی پیروزند که نهادهای اقتصادی کارآمد داشته باشند و این نهادها هستند که پدیدآورنده رفاهند. نهادهای اقتصادی خوب، بر عناصری پیوسته به هم، چون حقوق مالکیت تضمین شده، برابری فرصتها و امکانات در جامعه، امنیت سرمایه‌گذاری و حاکمیت قانون استوارند که اگر نباشند، انگیزه بایسته برای سرمایه‌گذاری و تولید وجود نخواهد داشت و منابع جامعه به جای تولید، به سوی مصرف روانه می‌شود.

سراسر شبه جزیره کره به دست اتحاد جماهیر شوروی یا نیروهای کمونیست به رهبری کیم ایل سونگ بیفتد. از این رو، دولت آمریکا از سینگمان‌ری<sup>۲۸</sup> شخصیت پرنفوذ و ناسیونالیست که خواهان دپاره شدن کره به جای یک کره کمونیست بود، پشتیبانی کرد. انتخابات در جنوب، در مه ۱۹۴۸ انجام شد و نمایندگان برگزیده، به نوشتن قانون اساسی تازه پرداختند و جمهوری کره جنوبی را بنیاد کردند. شمال نیز، نام جمهوری دموکراتیک خلق کره بر خود نهاد و کیم ایل سونگ را به رهبری برگزید. این دو کشور، خود را به شیوه‌هایی یکسره متفاوت ساماندهی کردند و هر یک مجموعه ویژه‌ای از نهادها را پذیرفت. شمال، از نمونه سوسیالیسم شوروی و انقلاب چین، در زمینه از میان بردن مالکیت‌های فردی بر زمین و سرمایه‌پیروی کرد. تصمیمات اقتصادی، نه با دخالت بازار، که از سوی دولت کمونیست گرفته می‌شد. در برابر، کره جنوبی سامانه مالکیت خصوصی را بر جاداشت و دولت، بویژه پس از روی کار آمدن پارک چونگ‌هی در ۱۹۶۱، کوشید بازارها و انگیزه‌های بخش خصوصی را در راه توسعه اقتصادی به کار گیرد.

پیش از جدایی، کره شمالی و کره جنوبی ریشه‌های

## ۵- بهره سخن

گفته شده است که نابرابری در آمد سرانه در کشورهای گوناگون، از جغرافیا، فرهنگ و نهادها مایه می‌گیرد، ولی یافته‌های تجربی و منطق عقلانی چنین حکم می‌کند که ناهمسانبها در زمینه جغرافیا یا فرهنگ را عامل بنیادی نابرابری در آمدهای سرانه ندانیم، بلکه بیش از آنها بر نهادهای ساخته دست بشر انگشت گذاریم. به هر روی، بر پایه انگاره نهادها، نهادهای سیاسی و اقتصادی، شکل دهنده کارکردهای اقتصادی هر جامعه است و این نهادها هر چند گرایش به ماندگاری دارند، ولی بهسازی و دگرگون کردنشان برای بهتر کردن کارکردهای اقتصادی، شدنی است. بر این پایه و از آنجا که کشور مادر زمینه نهادهای بنیادی تولید مانند نیروی کار و سرمایه با دشواریهای چشمگیر روبه‌رو نیست، نارسایی‌ها و تنگناها در نهادهای اقتصادی و سیاسی را باید از برجسته‌ترین عوامل نابرابری در آمد سرانه در ایران با درآمد سرانه در بسیاری از کشورهای جهان

○ جدایی دو کره در بیش از ۵۰ سال پیش را می‌توان همچون آزمونی طبیعی انگاشت و از آن برای بازشناسی اثر بعدی ویژه از نهادها، در کامیابی یا شکست، بهره گرفت. کره دو پاره شد و هر بخش باروشی ویژه و یکسره متفاوت از دیگری ساماندهی شد، در حالی که عوامل جغرافیایی، فرهنگی و بسیاری از دیگر عوامل بالقوه که می‌تواند تعیین کننده کامیابی اقتصادی باشد، پایدار ماند. بدین سان، می‌توان گفت که کارکرد اقتصادی، پیوند نزدیک بانهادها یا زیرساختهای اجتماعی دارد. از هنگام جدایی، دو کره راههای ناهمسانی برای دستیابی به توسعه اقتصادی پیموده‌اند.

ناهمسانی برای دستیابی به توسعه اقتصادی پیموده‌اند. پایان دهه ۱۹۶۰، کره جنوبی یکی از تندترین خیزشهای اقتصادی را در تاریخ داشت، در حالی که کره شمالی گرفتار ایستایی بود. در آستانه سده بیست و یکم، در آمد سرانه در کره جنوبی به ۱۶۱۰۰ دلار رسید، در حالی که در کره شمالی فقط ۱۰۰۰ دلار بود؛ در سال ۲۰۰۰، کره جنوبی به سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD) یا باشگاه کشورهای ثروتمند پیوست، در حالی که در آمد سرانه کره شمالی در اندازه یک کشور آفریقایی زیر صحرामاند. این، تنها یکی از توضیحات در خور پذیرش درباره آزمودهای اقتصادی یکسره ناهمسان در دو کره پس از ۱۹۵۰ است. نهادهای اقتصادی یکسره ناهمسان در این دو کشور، پیامدهای اقتصادی نابرابر هم داشته است. شاید کیم ایل سونگ و اعضای حزب کمونیست کره شمالی، بر این باور بوده‌اند که در واپسین سالهای دهه ۱۹۴۰ سیاستهای کمونیستی برای آن کشور و اقتصادش بهتر است، ولی در دهه ۱۹۸۰ روشن بود که سیاستهای اقتصادی کمونیستی در شمال راه به جایی نبرده است و نخواهد برد. تلاش رهبران برای وفادار ماندن به این گونه سیاستها، آنهم با کاربرد زور را تنها کسانی می‌توانند باصطلاح توجیه کنند که در پی سود شخصی، به هزینه بخش بزرگی از جمعیت هستند. چنین است که نهادهای بد در جای خود نگهداشته می‌شود؛ کاری که نه در راستای سود رساندن به جامعه، که تنها برای سود بردن گروهی اندک از بالادستان پی گیری می‌شود. بدین سان، سر نوشت دو کره، همچون بسیاری از مستعمرات پیشین کشورهای اروپایی، گویای این نکته است که در میان علل بنیادی پیروزی یا شکست (نهادها، فرهنگ و جغرافیا)، نقش نهادها از همه برجسته‌تر و کارسازتر است و تا اندازه زیادی می‌تواند روشن کننده علت تفاوت کارکردها و نابرابری رشد اقتصادی در میان کشورها باشد.

گذشته از کره، با آوردن نمونه‌هایی دیگر نیز می‌توان نشان داد که ناهمسانی نهادهای اقتصادی، چه بسا مهمترین عاملی است که ناهمسانی کارکردهای اقتصادی را رقم می‌زند.



وجود امنیت سرمایه‌گذاری، بهسازی و پاکسازی دستگاه‌های اداری و مالی و...، هموار شدن راه شکوفایی نهادهای مدنی و پشتیبانی بیشتر از آنها و مواردی دیگر از این دست است. از آنجا که بهسازی نهادها، کاری زمانبر است و اندک‌اندک پیش می‌رود و نیز آثارش بر کارکرد اقتصادی کشور در کوتاه مدت روشن نخواهد شد، کارکرد اقتصادی باید هر چه زودتر به برپا کردن نهادهای اقتصادی و سیاسی کارآمد پرداخت و راه را بر کارکرد اقتصادی بهتر گشود.

### یادداشتها

1. Hall and Jones, 1997
2. Mankiw, Romer and Weil, 1992
3. Dougherty and Jorgenson, 1996
4. Hall and Jones, 1997
5. Hall and Jones 1999
6. World Bank data
۷. مستندات برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ۱۳۸۴
8. See the discussion in Jones, 1981
9. Montesquieu 1748, 1989
10. Marshall, 1990
11. Mirdal, 1968, Volume 3
12. Sachs, 2000
13. Bloom and Sachs, 1998
14. Greif, 1993
15. Weber, 1930
16. Calvinism
17. Catholicism
18. caste system
19. Landes, 1998
20. Barro and McCleary, 2003
21. Banfield, 1958
22. Putnam, 1993
23. social capital
24. Knack and Keefer, 1997
25. Durlauf and Fafchamps, 2003
26. Romer, 2003
27. Acemoglu, 2005
28. Syngman Rhee
۲۹. شاید این نابرابریهای نخستین، بامباران کره شمالی از سوی آمریکا در دهه ۱۹۵۰، از میان رفت (کامینگ، ۲۰۰۴، فصل ۱)
30. Maddison, 2001

○ گفته شده است که نابرابری در آمد سرانه در کشورهای گوناگون، از جغرافیا، فرهنگ و نهادها مایه می‌گیرد، ولی یافته‌های تجربی و منطق عقلانی چنین حکم می‌کند که ناهمسانیها در زمینه جغرافیا یا فرهنگ را عامل بنیادی نابرابری درآمدهای سرانه ندانیم، بلکه بیش از آنها بر نهادهای ساخته دست بشر انگشت گذاریم. به هر روی، بر پایه انگاره نهادها، نهادهای سیاسی و اقتصادی، شکل دهنده کارکردهای اقتصادی هر جامعه است و این نهادها هر چند گرایش به ماندگاری دارند، ولی بهسازی و دگرگون کردنشان برای بهتر کردن کارکردهای اقتصادی، شدنی است. بر این پایه و از آنجا که کشور ما در زمینه نهادهای بنیادی تولید مانند نیروی کار و سرمایه بادشواریهایی چشمگیر رو به رو نیست، نارسایی‌ها و تنگناها در نهادهای اقتصادی و سیاسی را باید از برجسته‌ترین عوامل نابرابری در آمد سرانه در ایران با درآمد سرانه در بسیاری از کشورهای جهان دانست.

دانست.

از این رو، با شناسایی نهادهای اقتصادی و سیاسی اثرگذار بر کارکردهای اقتصادی کشور، باید به بهسازی آنها پرداخت. از آنجا که موضوع نهادهای سیاسی و اقتصادی در یک کشور، موضوعی کیفی است، پژوهشگران به بررسی‌های گوناگون دست زده و سنجه‌هایی برای نهادهای اقتصادی کارآمد بر شمرده‌اند که تحقق آنها در گرو محفوظ ماندن حقوق مالکیت، گسترش یافتن آزادیهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی،

**Countries.** Center for Growth and Business Cycle Research Working Papers, School of Economic Studies, University of Manchester (U.K).

7. Chong, Alberto and Cesar Calderon. 2000. "Causality and Feedback Between Institutional Measures and Economic Growth", **Economics and Politics** 12, No.1.

8. Hall, Robert E. and Charles I. Jones. 1999. "Why do Some Countries Produce so Much More Output per Worker Than Others?" **Quarterly Journal of Economics** 114, No. 1: 83-116.

9. Kaufman, Daniel and Aart Kraay. 2008. "Governance Indicators, Aid Allocation, and the Millenium Challenge Account", Unpublished draft for Discussion, the World Bank.

10. Knack, Stephen and Phillip Keefer. 1995. "Institutions and Economic Performance: Cross country Tests using Alternative Institutional Measures", **Economics and Politics** 7, No. 3: 26-27.

11. Knack, Steven. 2000. "Aid Dependence and the Quality of Governance: A Cross-country Empirical Study", Policy Research Working Paper No. 2396, World Bank, Washington, D.C.

12. Kormedi, Roger C. and Phillip G. Meguire. 1985. "Macroeconomic Determinants of Growth: Cross-Country Evidence", **Journal of Monetary Economics** 16: 141-63.

13. La Porta, Rafael, Lopez- de-Silanes, Andrei Shleifer, and Robert Vishny. 1999. "The Quality of Government", **Journal of Law, Economics and Organization** 15, No. 1: 222-79.

14. Mankiw, N. Gregory, David Romer, and D.N. Weil. 1992. "A Contribution to the Empirics of Economic Growth", **Quarterly Journal of Economics** 72, No. 2:407-437.

16. North, Douglas. 1990. **Institutions, Institutional Change and Economic Performance.** Cambridge, New York: Cambridge University Press.

16. Romer, David. 1996. **Advanced Macroeconomics.** Boston, MA: AcGraw-Hill.

17. Sala-i-Martin, Xavier, Gernot Doppelhofer, and I. Ronald Miller. 2004. "Determinants of Long-Term Growth: A Bayesian Averaging of Classical Estimates (BACE) Approach", **The American Economic Review** 94, No. 4.

18. Solow, M. Robert. 1959. "A Contribution to the Theory of Economic Growth", **Quarterly Journal of Economics** 70, No. 1: 65-94.

## منابع:

### الف) منابع فارسی:

۱. شاکری، عباس، «مروری تاریخی بر روند شکل گیری نظریه های اقتصاد کلان»، فصلنامه پژوهش های اقتصادی ایران، تهران، شماره ۲۳، تابستان ۱۳۸۴.

۲. رنایی، محسن، بازار یا نابازار، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۷۶.

۳. محمدی، حسین، «خصوصی سازی در ایران»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

۴. محمدی، حسین، «اثر زیرساخت های اجتماعی روی رشد اقتصادی ایران»، پایان نامه دکتری علوم اقتصادی، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۷.

۵. رومر، دیوید، اقتصاد کلان پیشرفته، ترجمه مهدی تقوی، تهران، نشر دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۳.

۶. کریستال، ک. الک و پرایس سایمون، اختلاف نظرها در اقتصاد کلان، ترجمه مهدی تقوی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.

۷. عوامل غیر اقتصادی مؤثر بر رشد اقتصادی، دفتر اقتصاد کلان، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۱.

۸. مستندات برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۴.

### ب) منابع لاتین:

1. Acemoglu, Daron, Simon Johnson, and James Robinson, 2004. **Institutions as the Fundamental Cause of Long - run Growth.** NBER Working Paper No. 10481, Cambridge, MA.

2. Acemoglu, Daron, Simon Johnson, and A. James Robinson. 2001. "The Colonial Origins of Comparative Development: An Empirical Investigation", **The American Economic Review** 91, No. 5: 1369-1401.

3. Barro, J. Robert, 1997. **Determinants of Economic Growth.** Cambridge, MA: MIT Press.

4. Barro, J. Robert and Xavier Sala-i- Martin. 1995. **Economic Growth.** New York: McGraw-Hill.

5. Batra, Geeta, Daniel Kaufmann, and W.H. Andrew Stone. 2003. "Investment Climate around the World: Voices of the Firms from the World Business", **Environment Survey: The World Bank.**

6. Bose, Niloy, M. Emranul Haque, and R. Denise Osborn. 2003. **Public Expenditure and Economic Growth: A Disaggregated Analysis for Developing**